

دکتر ضیاء الدین سجادی

سیبویه در متون فارسی *

سیبویه (عمر بن عثمان) به عنوان بزرگترین دانشمند نحو و لغت عرب آنگونه شهرت یافته که در هر جا به او مثل زده اند، و به همین عنوان در نظم و نثر فارسی آمده و قدیم ترین متن فارسی، دیوان منوچهری است که در قصیده‌ای که ممدوح آن ذکر نشده و ظاهراً سهل بن زوزنی است به مطلع: *بیتال جامع علوم انسانی*

نوروز بر نگاشت به صحرا ز مشک و می تمثالهای عـزه و تصویر های می
در باره ممدوح گوید:

با نظم ابن رومی و با نثر اصمعی با شرح ابن جنی و با نحو سیبوی
که در اینجا «سیبوی» خوانده میشود و سیبویه را عالم نحو خوانده و در ردیف ابن رومی
(ابو الحسن علی بن الیاس متوفی ۲۸۳) و اصمعی (ابوسعید عبدالملک بن قریب متوفی

متن سخنرانی آقای دکتر ضیاء الدین سجادی استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه تهران و دانشسرای عالی در کنگره بزرگداشت دوازدهمین قرن در گذشت سیبویه
(۱۲-۷ اردیبهشت ۱۳۵۳) در دانشگاه پهلوی.

۲۱۴ یا ۲۱۶) وابن جنی (ابوالفتح عثمان بن جنی موصلی متوفی ۳۹۲ هـ . ق) قراردادده است ودمی، در مصراع دوم مطلع، معشوق ذی الرمه شاعر است.

بعدا ز منوچهری، خاقانی شروانی در دیوانش اینگونه از سیبویه یاد میکند:

سیبوی گفت من به معنی نحو يك خطا در خطاب نشنیدم

من به معنی صدق میگویم که زيك کس صواب نشنیدم

و در مثنوی تحفة العراقین در ستایش پسر عرش و حیدالدین عثمان و بیان مراتب

دانش و فضل او میگوید:

بر قطب و زحل محل حملش از شرم بنان و رشک علمش

رخ سرخ چو سبب، سیبوی را خون تیره چو مشک مسکوی را

و این گفته با معنی لغت سیبویه مناسب است که نوشته اند: رخ او مانند سبب

سرخ بود. (فرهنگ آندراج).

و مولانا جلال الدین در دفتر سوم ضمن داستان فریفتن روستائی شهری

راوبه دعوت و لایه خواندن او:

گفت حق است این ولی ای سیبویه اتق من شرم من احسنت الیه

که اشاره به گفته مولای متقیان است «اتق شرم من احسنت الیه» که جزء امثال نیز آمده

است. در دفتر چهارم مثنوی نیز ضمن داستان شاعر و شاهی که مرتباً او را صلّه میداد چنین

آمده است:

در گهی را کازم بودم در کرم حاجت خود را به آن جانب برم

معنی «الله» گفت آن سیبویه یؤلہون فی الحوائج ہم لدیه

گفت الهنا فی حوائجنا الیک و التمسناها وجدناها لدیک

که در اینجا به قول سیبویه در باره کلمه «الله» اشاره دارد که در تفاسیر نیز آمده و به آن

اشاره خواهیم کرد.

و مولانا در کتاب «فیه مافیہ» چنین نوشته است: «با یزید را پدرش در عهد طفلی

به مدرسه برد که فقه آموزد. چون پیش مدرسش برد گفت: «هذا فقه الله؟» گفتند:

«هذافقه ابی حنیفه» گفت «انا ارید فقه الله» چون بر نحویش برد گفت «هذا نحو الله؟»
گفت «هذا نحو سبویه» گفت «ارید» همچنین هر جاش که میبرد چنین گفت... در
کتاب النقص عبد الجلیل قزوینی ضمن نام ائمه لغت نوشته است: «... وابن السکیت صاحب
اصلاح المنطق و سبویه و عثمان جنی...» در ترجمه تاریخ یمینی جائی که از ابوالحسن
بغوی سخن میگوید و او را هجومی کند، فرزند او را میستاید و چنین میگوید: «در عهد طفولیت
عاشق ادب شد... و خلیل احمد به نسبت علم لغت و بحور عروض با اوعامی بود و سبویه
به نحو با او در میدان مجازات کند و عبد الحمید کاتب از عبارات او مقتبس...» و در جائی
که از بی عقیدتی همین ابوالحسن سخن میگوید و ترک فرائض و سنت‌ها را به او نسبت میدهد
حکایت میکند که غلامی از آن ابوالحسن خود را در معرض فروش قرار داده بود و چون
علت این کار را سئوال کردند گفت «سبب فروخت خواستن من آنست که خواجه‌ای که
مالک رقاب من است چون مملوکان و خدمتکاران را دشنام دهد و ما را به سخن موحش و
فحش مذموم بر نجانند به عبارت تازی، از و اعراب و وضع نحو از کتاب سبویه فرض
محض داند و از آن تجاوز نکند و در قرآت قرآن عنان لحن و خطاست کند...» و این
ترجمه از ابواسماعیل اصفهانی است و در مرتبه امیر نصر بن ناصر الدین مینویسد: «او از
حکم و معارف وی در مجالس فضل و فضایل چندان کلمات شکرین و الفاظ موشح به لطایف
متین مقبول سخن سنجان روزگار و مطبوع حکیمان آموز گارد کأس الفت ندما و کاسه
صحبت ادبا کردی. و همانا بر ذکر آن آداب استاد خلیل بن احمد مجشور آمده و سبویه
شاگردی بر نشر آن فضایل منشور گشته...» و این ترجمه از حبیب الدین جرفادقانی
است. در تفسیر الفتوح دازی نام سبویه بسیار آمده و از او فراوان نقل قول شده است. از
جمله در تفسیر الحمد مینویسد: این لام تعریف جنس است و سبویه گفت: علامت تعریف
لام است بس و الف برای وصل است... و ذیل آیه نخست از سوره نساء «و اتقوا الله الذی
نساء تون به و الارحام ان الله... الخ آیه در مورد عطف (الارحام) به کلمه «به» بجزر؛
عطفاً علی الضمیر المجرور، مینویسد که «بعضی کلمه را به جر خوانند و باقی قراءه به نصب،
زیرا «عرب عطف نکند اسم ظاهر را بر ضمیر مجرور الا آنکه حرف جر باز آرند یقولون

مردت به وبزید، و پس از این بحث و نقل چند بیت عربی که در آن‌ها اسم ظاهر به ضمیر عطف شده و حرف جر نیامده مینویسد: «سیبویه گفت: این در ضرورت شعر روا باشد، اما فی الکلام و القرآن و اسباغ الکلام فلا يجوز...» و در بحث مربوطه به کلمه «الله» دو قول از سیبویه نقل میکند که یکی از داله آمده لام تفخیم در او بردند الاله گشت، اجتماع دو همزه در يك کلمه مستقل آمده و همزه فاء الفعل بیفکنند تا لام عین الفعل و لام که در او برده بودند ملاقی شدند، پس ادغام کردند لام را در لام «الله» گشت. قول دیگر او این است که «اصل کلمه «الله» (لا) بوده لام را که در کراسماء لام تعریف است در او بردند و ادغام کردند فصار «الله». اکنون به کثرت استعمال این لام لازم باشد که پنداری از اصل کلمه است». ظاهر این دو قول سیبویه درباره کلمه «الله» معروف شده و بسیاری از موارد به آن استناد و اشاره کرده اند و اشاره مولوی هم در ابیاتی که نقل شد به يك قول سیبویه است.

در کتاب الممجم شمس قیس رازی در بحث «عدول از جاده صواب در شعر» در باب شعر عرب و شاعران آن زبان مینویسد: «و با آنکه سیبویه رحمة الله میگوید: هر چه شعراء عرب در مواضع ضرورت و مواقع اضطرار از جنس حذف و زیادات و تبدیل حروف و تغییر حرکات به اشعار خویش در آورده اند و استعمال آن جایز شمرده هر يك را وجهی درست دانسته اند و در وجوه تصاریف لغت آنرا محلی راست تصور کرده به اجماع ائمه این علم احداث مستعرب و متأخران شعرا را جز در آن چه صحیح التلفظ ظاهر الجواز باشد تعیل ایشان نشاید کرد و به وجوه بعید ایشان تمسک نباید نمود...» در تاریخ گزیده ذیل نام و ذکر اهل التفسیر و الفقه و الحدیث و الحکمة و النجوم و الطب در حرف «س» مینویسد: «سیبویه و هو عمرو بن عثمان بن قنبر ابوالحسن النحوی الفارسی». در تاریخ حبیب السیر ضمن حوادث سال ۱۶۱ نوشته است که به عقیده زمره ای از ابواب اخبار در همین سال ابوالبشر عمرو بن عثمان المعروف به سیبویه که مقتداء نحویان است از جهان گذران به عالم جاودان منتقل شد، در تاریخ امام یافعی از ابراهیم حزبی منقول است که گفت دور خساره سیبویه در رنگ و صفا مانند و سیب بود، بنا بر آن به این لقب ملقب

گشت و بعضی دیگر از اهل خبر گفته اند که هوقب فارسی معناه «بالعربی رایحه التفاح». مدت عمر سیبویه به روایت جوفی سی و دو سال بود. البته میدانیم که در سال وفات سیبویه اختلاف است و از ۱۶۱ تا ۱۹۴ نوشته اند.

در کتاب روضات الجنان و جنات الجنان حافظ حسین کر بلائی که در قرن دهم تألیف شده نوشته است: «بعد از طاهر بن حسین ملقب به ذوالیه بنین طلحة بن طاهر والی شد و او به غایت ادیب و فاضل بوده چنانچه سیبویه استاد نحویان از بصره هوای خراسان کرده است از او مستفید شود؛ در آن اثنا در بلده ساوه فوت شد» و در تعلیمات این کتاب راجع به محل دفن او و سال فوتش بحثی شده است.

میرزا مهدی خان استرآبادی در دیباچه دره نادره هنگامی که از کسادی بازار ادب و خریداری جمل مر کب در زمان خود سخن میگوید اضافه میکند که «در ادیب ادیبی که در بیان افانین ادب سیوطی را به سیاط تقریح تأدیب نماید و اخفش را از خوف اخف شمارد... و چون در استکشاف آداب ادب، ادبار به مأدبه تحقیق خواند ابن السکیت را سکنه سکوت گیرد، نمری به روبهی گراید و ثعلبی سوراخ به سوراخ گریزد و سیبویه از شاخی به شاخی بر شود...»

قائم مقام فراهانی در رساله عروضیه اش خطاب به ولیعهد مینویسد: «فدایت شوم غافل از اینکه قول حق همه جامایه طعن و دق خواهد شد و این غلام ثالث سیبویه و جامی در مجلس یحیی برمکی و مدرس ملای مکتبی خواهد بود.» اشاره قائم مقام به اعتراضی است که نسبت به او کرده و قول حاج میرزا آقاسی را بر قول او در تقطیع شعر ترجیح داده اند مانند ترجیح قول کسائی بر سیبویه در محضر یحیی بن خالد برمکی که معروف است و در معنی اللیب آمده و قصیده زنبوریه در این باره گفته شده است.

نایب الصدر شیرازی (محمد معصوم) در کتاب طرائق الحقایق ضمن شرح بیضاء فارس و شرح حال قاضی بیضاوی می نویسد: «و در تل بیضا که محل جلوس ضباط است قبر سیبویه نحوی و قاضی را نشان میدهند. یادگیری است العلم عندالله...» و در جائی دیگر می نویسد: «مثلاً مسأله طبر را باید به طیب رجوع نمود و قانون

بوعلی و تشریح قرشی و مسئله نحورا به نحوی و کتاب سیبویه و هکذا جمیع فنون را نزد اهلش باید بخوانند و بخواهند که خذوا العلم من افواه الرجال .

و همین مطلب را در مورد دیگر اینطور بیان داشته: «راقم گوید اولاً باید دانست که هر قومی را اصطلاحی است و هر فنی را اهلی، از خواندن کتاب سیبویه ابن بابویه نمیتوان بود و از شرح حاجبی و عضدی گفتن، شفا و اشارات را فهم نتوان نمود...»
فرصت الدوله در آثار العجم به محل قبر سیبویه در محله سنگ سیاه اشاره دارد.
اماد در میان دانشمندان و اهل علم و ادب به دو تن بر میخوریم که به «سیبویه ثانی» معروف و مشهور شده اند. یکی از آنان صلاح الدین ملطی است که از نزدیکان اصحاب مولانا جلال الدین و مرد بسیار دانشمندی بوده، مخصوصاً در زبان تازی به اندازه ای تسلط داشته که افلاکی او را «سیبویه ثانی» نامیده و او آموزگار چلبی حسام الدین بوده است.
در رساله فریدون سپهسالار از کسی به نام صلاح الدین فقیه نام برده شده که سعید نفیسی در تعلیقات آن کتاب احتمال داده که این شخص همان صلاح الدین ملطی است.
بهر حال در مجموعه مکتوبات مولانا دو نامه بعنوان صلاح الدین ملطی هست که یکی اینطور آغاز میشود:

«الله یجمع بیننا و یرفع البعد عن بیننا فهو مفتوح الابواب و مسبب الاسباب، ایام و اوقات فرزند عزیزم خاص روشن دل ذوفنون روحانی واسع الصدر رفیع القدر افتخار العلماء و العارفين صلاح الحق و الدین ادام الله علوه...»
و نامه دیگر اینگونه آغاز میشود.

به خدائی که فیض رحمت او در همه آسمان نمیگنجد
که ز هجران و آرزومندی سخنم در دهان نمیگنجد

و پس از یک سطر نوشته است: «سید الصدور محقق مدقق مفخر الائمة تاج اهل الصغه، صاحب الدولتین صلاح الحق و الدین ادام الله علوه...» و صلاح الدین از بزرگان اصحاب مولانا بوده که به قول افلاکی «سیبویه ثانی» نامیده شده و معلم جلال الدین عارف چلبی بوده است فرزند سلطان ولد از زوجه او فاطمه خاتون و این

جلال‌الدین فریدون آنست که هنگام تولدش مولانا غزالی به این مطلع گفت:

مبارک باد بر ما این فریدون که گردد پادشاه دین فریدون

و افلاکی مذاق‌العارفین را به امر او در ۷۱۸ هجری قمری تألیف کرده است.

دومین کسی که به «سیبویه ثانی» معروف شده، ابراهیم شبستری است ملقب به

برهان‌الدین از فضلا و علمای آغاز قرن دهم و از سلسله نقشبندیه که قصیده‌ای به قافیه

حرف تا در نحو عرب ساخته و «نهاية البهجة» نام دارد و از کتب مشهور این فن است.

حاجی خلیفه درباره این منظومه نوشته است: «تأیة فی النحو للشیخ ابراهیم المشبستری،

نظم فیها الکافیة وزاد علیها و سماها نهاية البهجة ثم شرحها لطیفاً ممزوجاً و کان فریداً فی

الصناعة والنظم یقال له سیبویه الثانی وله التائیة فی نظم ایساغوجی سماها موزون المیزان

ثم شرحها ایضاً و کلناهما فی غایة البلاغة.» و محمد علی تربیت در دانشمندان آذربایجان

پس از نقل این شرح مینویسد که نسخه‌ای از «نهاية البهجة» را در کتابخانه ملی پاریس و

نسخه‌ای از شرح آن را در کتابخانه حمیدیة اسلامبول دیده و منظومه‌ای هم به نام «انبیا

نامه» به او نسبت داده شده است.

ابراهیم شبستری و پسرش در سفر مکه در سال ۹۱۷ هـ ق مقتول شده‌اند. حاجی

خلیفه فوت او را به سال ۹۱۹ و مؤلف «شذرات الذهب» در ۹۱۵ نوشته است و تفسیری از آغاز

قرآن تا سوره یوسف و مصنفاتی در تصوف به او نسبت داده است آغاز نهاية البهجة شبستری

این بیت است:

قیمت باسم الله مبدی البرية مفيض الجدی معطى العطايا السنيه

و بیت پایانش این است:

فرغت وقد ابدى المحرم عشره لتسماه من هجرة نبويه

ماخذ

- ۱- احادیث مثنوی
- ۲- امثال وحکم
- ۳- تاریخ حبیب السیر
- ۴- تاریخ گزیده
- ۵- تحفة العراقین
- ۶- ترجمه تاریخ یمینی
- ۷- تفسیر ابوالفتوح رازی
- ۸- دائرة المعارف فارسی
- ۹- دانشمندان آذربایجان
- ۱۰- دره نادره
- ۱۱- دیوان خاقانی شروانی
- ۱۲- دیوان منوچهری دامغانی
- ۱۳- رساله در تحقیق احوال مولانا
- ۱۴- رساله فریدون سپهسالار
- ۱۵- روضات الجنان و جنات الجنان
- ۱۶- طرائق الحقایق
- ۱۷- فرهنگ آندراج
- ۱۸- فرهنگ لغات مثنوی
- ۱۹- فیه مافیه مولوی
- ۲۰- کتاب النقض
- ۲۱- لغت نامه
- ۲۲- مثنوی مولوی
- ۲۳- المعجم فی معاییر اشعار العجم
- ۲۴- مغنی اللیب
- ۲۵- مکتوبات مولانا جلال الدین
- ۲۶- منشآت قائم مقام
- فروزانفر
- دهخدا
- خواند میر
- حمدالله مستوفی، تصحیح دکتر نوائی
- خاقانی، تصحیح دکتر یحیی قریب
- ناصر ابن ظفر جر خادقانی، تصحیح دکتر جعفر شعار
- تصحیح الهی قمشه ای
- به سرپرستی غلامحسین مصاحب
- محمد علی تربیت
- میرزا مهدیخان استرآبادی، تصحیح دکتر شهیدی
- تصحیح دکتر ضیاء الدین سجادی
- تصحیح دکتر محمد دبیرسیاقی
- فروزانفر
- تصحیح سعید نفیسی
- حافظ حسین کربلائی، تصحیح جعفر سلطان القرائی
- نایب الصمد شیرازی، تصحیح محمد جعفر محبوب
- محمد پادشاه
- دکتر گوهرین
- تصحیح فروزانفر
- عبد الجلیل قزوینی، تصحیح سید جلال الدین محدث
- دهخدا
- چاپ بروخیم، چاپ علاء الدوله
- شمس قیس رازی، تصحیح مدرس رضوی
- ابن هشام
- تصحیح جمشیدی پوروغلامحسین امین
- چاپ کتابفروشی علمیه اسلامیة